



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و چهل و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۹ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

وَأَنْ غَصَّهَ كَمَا مِیْ كَوِیْی: أَنْ چاره نكردم دی

هر چاره كه پنداری، أَنْ نیز غَرَّرَ باشد

*غَرَّرَ: هلاکت، فریب خوردن

بعد از این كه مدتی از انجام يك كار می گذرد و بی مراد می شوی، غصه می خوری و می گویی: «اشتباه كردم. باید آن یکی كار را انجام می دادم.» اما بدان همان چاره‌ای كه الآن به ذهنت می رسد، اگر با من ذهنی و سبب‌سازی ذهن به دنبالش می رفتی، هزار مسئله و پشیمانی دیگر برایت پیش می آمد، زیرا انتخاب با من ذهنی خطرناك است و فقط راهی درست است كه زندگی برای تو تعیین می كند و با فضاگشایی آن را به دست می آوری.

[به بیان مولانا ما باید فضا را باز كنیم و به طور کلی از سبب‌سازی ذهن بیرون بیاییم، چراكه هر چاره‌ای با من ذهنی فریب است و درنهایت پشیمان خواهیم شد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

خود کرده شمَرُ آن را، چه خیزد از آن سودا؟

اندر پی صد چون آن صد دامِ دگر باشد

فرض كن آن كار دیگر را هم انجام می دادی، از این سودا و پندار ذهنی كه هیجانی بی اساس است و از طرف زندگی نمی آید چه سود و حاصلی برای تو برمی خیزد؟ حتی اگر گاهی اوقات با من ذهنی کاری را درست انجام بدهی چون از من ذهنی ات برخاسته، به دنبال خود صد دام دیگر ایجاد می كند.

[همه این ابیات به ما نشان می دهد كه باید از سبب‌سازی «من دار» بیرون بیاییم و با عقل و خرد كل فكر و عمل كنیم.]



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

آن چاره همی کردم، آن مات نمی آمد

آن چاره لنگت را آخر چه اثر باشد؟

[مولانا از زبان انسان می گوید:] «اگر به آن چاره که ذهنم نشان می داد عمل می کردم این طور مات و درمانده نمی شدم.»

[سپس از زبان زندگی خطاب به انسان می گوید:] «مات شدن تو به دلیل فکرهای من ذهنی است و مقصر آن خودت

هستی. آن چاره لنگ تو که از من ذهنی ات آمده چه اثری می تواند داشته باشد؟»

[درواقع فقط چاره و راه حلی که از مرکز عدم، فضای گشوده شده و از خرد زندگی می آید، اثری سازنده دارد، نه راه حلی که

از سبب سازی من ذهنی می آید و موجب کارافزایی می شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲

دیده یی باید، سبب سوراخ کن

تا حُجُب را برکند از بیخ و بُن

*سبب سوراخ کن: سوراخ کننده سبب

*حُجُب: حجابها، پردهها

*از بیخ و بُن: یکباره، از اساس

برای مشاهده و درک آفریدگاری خداوند دیده ای لازم است که دائماً فضا را باز کند و با مرکز عدم و دید زندگی سبب سازی

ذهن را باطل کند. به این ترتیب با آگاهی بر این که سبب سازی ذهن و فکر کردن براساس ذهن همانیده روی زندگی و چشم

عدم را می پوشاند، حجابها را از ریشه و اساس براندازد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۳

تا مسبب بیند اندر لامکان

هرزه داند جهد و اکساب و دکان

*اکساب: کسب‌ها

تا با فضاگشایی و چشم عدم مسبب را در فضای گشوده شده که لامکان است، ببیند و آگاه شود که کوشش ذهن و کسب کردن دانش ذهنی و باز کردن دکان همانیدگی‌ها غیر مؤثر و بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر

نیست اسباب و وسایط ای پدر

ای پدر جان، بدان که هر خیر و شری از جانب مسبب‌الاسباب یعنی خداوند می‌رسد و اسباب و وسایط یا همان چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، سبب‌سازِ اتفاقات نیستند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی‌سویان، رها کن رسم شش‌سویی

*خرمنگاه شش گوشه: عالم محسوس به اعتبار داشتن شش جهت

*رسم شش‌سویی: وضع و حالت جسم به اعتبار آن که شش جهت دارد، مجازاً حالات جسمانی



ای انسان، تو از این خرمنگاه فضای همانیده، هیچ خوشه یا محصولی که به دردت بخورد به دست نخواهی آورد، بنابراین این لحظه فضا را باز کن و به سوی بی‌سویان، کسانی که با فضاگشایی مرکزشان را عدم کرده‌اند برو و رسم شش‌سویی یعنی زندانی شدن در جهت‌ها و ذهن همانیده را رها کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

جانی ست چون شعله، ولی دودش ز نورش بیشتر

چون دود از حد بگذرد در خانه ننماید ضیا

جان و هشیاری من ذهنی مانند شعله و چراغی است که دود آن از نورش بیشتر است. وقتی دود همانیدگی و درد از حد بگذرد، خانه تاریک می‌شود و هشیاری انسان پایین می‌آید و درنهایت، در فکرهاش گم می‌شود. [مرکز بسیاری از ما انسان‌ها به علت بودن در ذهن تاریک گشته و قادر نیستیم تشخیص دهیم که مسائلمان را چگونه ایجاد کرده‌ایم و با چه چیزهایی همانیده شده‌ایم.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

گر دود را کمتر کنی، از نور شعله برخوردار

از نور تو روشن شود هم این سرا، هم آن سرا

اگر دود من ذهنی و درد را کمتر کنی، یعنی فضا را باز کنی تا دود از روزن فضای گشوده شده خارج گردد، در این صورت از نور شعله اصل خود که زندگی است، برخوردار می‌شوی. از نور تو، هم این سرا و هم آن سرا یعنی فضای بیرون و درونت روشن و زیبا می‌گردد.

[ما انسان‌ها با همانیده شدن با چیزها، خود را به صورت جسم درآورده، به ذهن افتاده‌ایم و در دردها و فکرها گم شده‌ایم که برای رهایی از این وضعیت چاره‌ای جز فضاگشایی نداریم.]



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

در آب تیره بنگری، نی ماه بینی، نی فلک

خورشید و مه پنهان شود، چون تیرگی گیرد هوا

اگر در آب تیره نگاه کنی، نه ماه را می بینی و نه آسمان. و اگر هوا تاریک شود، دیگر خورشید و ماه قابل روایت نخواهند بود. به عبارتی اگر آب هشیاری تو با تیرگی همانندگی‌ها و دردها آلوده گردد، در این صورت ماه هشیاری و خورشید زندگی در زیر این آب پنهان می ماند و دیگر نمی توانی انعکاس نور خورشید زندگی را به این جهان بتابانی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۰

ز آن همه جنگند این اصحاب ما

جنگ کس نشنید اندر انبیا

به همین دلیل است که دوستان ما با آن که پیروان پیغمبران هستند، همیشه با هم ستیزه و جنگ دارند، زیرا در من ذهنی حس جدایی می کنند و تفاوت های سطحی را مهم می دانند. در حالی که هیچ پیغمبری با پیغمبر دیگر نچنگیده است، زیرا همه آن ها به خدا زنده شده و در وحدت و اتحاد بوده اند و هرگز دچار دویی و جدایی نگشته اند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۱

ز آنکه نور انبیا خورشید بود

نور حس ما چراغ و شمع و دود

پیغمبران به این دلیل ستیزه نمی کردند که روی پای هشیاری اصیل خویش قائم گشته و به خورشید یا هشیاری حضور زنده بوده اند، اما نور حس و هشیاری من ذهنی براساس دویی می بیند و مانند نور چراغی ست که با نور چراغ دیگر متحد



نمی‌شود و مانند شمعی ست که خوب نمی‌سوزد و دود ایجاد می‌کند. پس به‌جای آن که راه را روشن کند آن را با دود خود تاریک ساخته و انسان را گیج می‌کند و مانع درست دیدن او می‌شود.

[همه ما وظیفه داریم که با فضاگشایی به خدا زنده شویم، و فقط در این صورت است که دیگر با هیچ‌کس جنگی نداریم زیرا همگی از جنس خدا هستیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۴

هشت سالت جُوش دادم در فراق

کم نشد یک ذره خامیت و نفاق

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:]

من مدتِ هشت سال که نماد سال‌های اولیهٔ زندگی‌ست در این جدایی تو را جوش دادم، یعنی روی تو کار کردم، درحالی‌که از من خبر نداشتی و جدا بودی، اما این خامی و نفاق تو کم نشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵

غورهٔ تو سنگ‌بسته کز سقام

غوره‌ها اکنون مویزند و، تو خام

*سنگ‌بسته: سفت و سخت، کال

*سقام: بیماری

تو مثل غوره‌ای هستی که به سبب بیماری من‌ذهنی، همچنان نارسیده مانده و مثل سنگ سفت شده‌است. درحالی‌که غوره‌های دیگر یعنی انسان‌هایی مثل مولانا و حافظ همه رسیده‌اند و به مویز مبدل شده‌اند.



[شما به خودتان نگاه کنید و ببینید که درحالی که سی، چهل یا پنجاه سالتان است هنوز در فضای ذهن همانیده مانده و درواقع غوره‌اید؟]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۱۹

پخته گرد و، از تغیر دور شو

رو چو برهان محقق، نور شو

با فضاگشایی و شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها بالغ و پخته شو و همچنین از تغییر و نقصان من‌ذهنی و خاصیت‌هایی مثل خشم، ترس و آشفتگی دور شو. برو و همانند استاد مولانا [سید برهان‌الدین محقق ترمذی] از استدلال‌های ناکارآمد من‌ذهنی رها و تبدیل به نور محقق شو، یعنی تماماً تبدیل به هشیاری حضور شو تا هیچ همانیدگی در تو نماند. [ما باید روزبه‌روز فضا را بیشتر باز کرده و همانیدگی‌ها را کم کنیم و خودمان را آزاد نماییم. هرچه ما به این فضای گشوده‌شده زنده‌تر می‌شویم، این فضا وسیع‌تر شده و از جنس هشیاری خالص می‌شویم و از همانیدگی‌ها رها می‌گردیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۲۰

چون ز خود رستی، همه برهان شدی

چونکه بنده نیست شد، سلطان شدی

وقتی که از خودبینی و وجود توهمی من‌ذهنی و همانیدگی‌ها رها شدی، یکسره به برهان و حجت روشن تبدیل می‌شوی. وقتی که بنده از خودبینی من‌ذهنی رها گشته و به هشیاری حضور زنده شد، به شاه و سلطان، یعنی خدا تبدیل می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۶

هر که را هست از هوس‌ها جان پاک

زود بیند حضرت و ایوان پاک



هر کسی که جان و روانش را از هوس‌های من‌ذهنی و همانیدگی‌ها پاک کند، او بی‌درنگ ایوان پاک الهی، فضای یکتایی را مشاهده می‌کند، یعنی مرکزش عدم شده و جهان را با چشم خدا تماشا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۷

چون محمد پاک شد زین نار و دود

هر کجا رو کرد، وَجْهُ اللَّهِ بود

وقتی انسان مانند حضرت محمد از دردها و دودِ حاصل از من‌ذهنی و همانیدگی‌ها پاک شود، از جنس زندگی می‌شود. در این حالت به هر سو که رو می‌کند، خاصیت خداگونه‌گی را در آن‌جا شناسایی می‌نماید و زندگی را در انسان‌ها می‌بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۸

چون رفیقی وسوسهٔ بدخواه را

کی بدانی تَمَّ وَجْهُ اللَّهِ را؟

ای انسان، تا وقتی که با پریدن از فکر همانیده‌ای به فکر دیگر همراه وسوسه‌های من‌ذهنی بدخواهت هستی و چشم دلت از همانیدگی‌ها پاک نشده‌است، کی به این حقیقت آگاه خواهی شد که از جنس زندگی هستی و با دید عدم به هر جا نگاه کنی، ذات حضرت حق در آن‌جا آشکار است؟

[یعنی ای انسان، تا وقتی تو من‌ذهنی را ادامه بدهی و از طریق همانیدگی‌ها بینی چگونه می‌توانی خاصیت خداگونه‌گی را

در انسان‌ها و در خودت شناسایی کنی؟]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۹

هر که را باشد ز سینه فتح باب

او ز هر شهری ببیند آفتاب



*فتح باب: گشودن در

هرکس با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و به زندگی زنده شده باشد، از سینه‌اش پنجره‌ای به سوی فضای یکتایی گشوده خواهد شد و در هر شهری، در هر انسانی آفتاب حقیقت یا زندگی را خواهد دید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۰

حق پدید است از میان دیگران

هم‌چو ماه، اندر میان اختران

*اختران: ستارگان

خداوند در میان همه کائنات و موجودات یا من‌های ذهنی و همانیدگی‌ها از همه آشکارتر است، همانند ماه که در میان ستارگان ظاهرتر و پرنورتر است.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

زین دودناک خانه گشادند روزنی

شد دود و اندر آمد خورشیدِ روشنی

*دودناک: آمیخته به دود، پردود، دودآگین

زندگی از خانه دودناک مرکز انسان که همواره از فکری به فکر دیگر می‌پرد، روزنی گشوده و با عطا کردن قدرت فضاگشایی راهی برای خروج دودها باز کرده‌است. بدین ترتیب دود تیره درد و فکرهای همانیده خارج شده و خورشید پرنور زندگی، خداوند، از آن سینه طلوع کرده‌است.

[با اهمیت ندادن به آن چه ذهن در این لحظه نشان می‌دهد، دود فکر از مرکز انسان خارج شده و فضا خودبه‌خود گشوده می‌شود.]



مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره ۴۳

آن خانه چیست؟ سینه، و آن دود چیست؟ فکر

ز اندیشه گشت عیش تو اشکسته گردنی

منظور از خانه چیست؟ سینه و مرکز انسان، و منظور از دود چیست؟ فکری که از مرکز هم‌هویت شده برمی‌خیزد. همان فکری که عیش و شادی انسان را نابود کرده تبدیل به غم و درد و ناراحتی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

چون تو گوشی، او زبان، نی جنس تو

گوشها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

ای انسان از آن جا که تو از جنس سکوت و گوش کردن هستی و خداوند از جنس زبان و سخن گفتن، بنابراین خداوند به خاموشی و رعایت سکوت فرمان داده‌است. پس من ذهنی‌ات را که همواره از فکری به فکر دیگر می‌برد خاموش کن و با تندتند فکر کردن از خداوند پیشی‌نگیر تا شاید مورد رحمت خداوند قرار بگیری، زندگی از طریق تو سخن بگوید و قرآن درونت را که من ذهنی به‌هیچ‌وجه قادر به خواندنش نیست بخواند.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۴

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»

«هرگاه قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموشی‌گزینید، باشد که از لطف و رحمت پروردگار برخوردار شوید.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۳

کودک اول چون بزاید شیرنوش

مدتی خاموش باشد، جمله گوش

*شیرنوش: نوشنده شیر، شیر خوار

به عنوان مثال وقتی کودک متولد می شود، ابتدا شیر می خورد و مدتی خاموش و سراپا گوش می شود تا از مادرش حرف زدن را یاد بگیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۴

مدتی می بایدش لب دوختن

از سخن، تا او سخن آموختن

آن کودک شیرنوش باید مدتی خاموش باشد و چیزی نگوید تا از سخن گفتنِ مادر و اطرافیان سخن گفتن را بیاموزد. [ما هم باید ذهنمان را خاموش کرده، در سکوت به خداوند گوش بدهیم و به جهان و انعکاس فکرها در ذهن توجهی نکنیم تا سخن گفتن را از او بیاموزیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۵

ور نباشد گوش و تی تی می کند

خویشتن را گنگ گیتی می کند

*تی تی: کلمه ای که مرغان را بدان خوانند، زبان کودکانه

اگر کودک تازه متولدشده تا مدتی گوش ندهد و خاموش نباشد و شروع به «تی تی» کند، یعنی حرف های نامربوط و بی معنی بزند، در این صورت هیچ گاه زبان به سخن نمی گشاید و خویشتن را به گنگ بودن در جهان مشهور می سازد.

[درواقع ما نیز با سبب سازی ذهن، از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می پریم و به جای گوش کردن به خداوند و رعایت «انصتوا» در حرف زدن بر خدا پیشی گرفته و در نتیجه کر و لال می شویم، صدای زندگی را نمی شنویم و به زبان



عشق سخن نمی‌گوییم و زبان باز کردن ثانویه‌ی ما که به زبان خدا حرف بزیم یا او حرف بزند، مستلزم گوش کردن هشیارانه و ساکت کردن ذهن است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۶

گر اصلی، کش نبود آغاز گوش

لال باشد، کی کند در نطق، جوش؟

به‌عنوان مثال اگر کودک از ابتدا و به‌طور مادرزادی کر باشد و نتواند صدای اطرافیان را بشنود، هیچ‌وقت تلاشی برای سخن گفتن هم نخواهد کرد، پس این کودک علاوه‌بر این که گر است لال هم خواهد شد. [ما نیز در من‌ذهنی به علت تندتند حرف زدن و عدم رعایت خاموشی و «انصتوا»، گر شده صدای عشق و زندگی را نشنیده‌ایم، زبان به عشق نگشوده و لال مانده‌ایم.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه‌نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۹ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۷

زآنکه اولِ سمع باید نُطق را

سویِ منطق از ره سمع اندر آ

*سمع: شنیدن

چراکه برای سخن گفتن نخست به گوش و قوه شنوایی نیاز است. پس ای سالک راه حقیقت با رعایت «أَنْصِتُوا» و خاموشی ذهن، زبان زندگی را بیاموز. [بنابراین ما باید هشیارانه گوش بدهیم، ساکت باشیم و ذهن را با فضاگشایی خاموش کنیم تا زندگی بتواند از طریق ما حرف بزند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۸

أَدْخُلُوا الْأَبْيَاتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

وَاطْلُبُوا الْأَعْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا

برای درآمدن به خانه‌ها باید از درهای آن وارد شوید و برای نیل به مقصود و مطلوب خود باید خواهان توسل به علل و اسباب آن شوید.

[به عبارتی دیگر برای رسیدن به هر چیزی باید از ابزار و وسیله مخصوص همان چیز استفاده کرد. ابزار و وسیله وحدت و یکی شدن با خداوند نیز فضاگشایی است. پس با رعایت سکوت، پرهیز، تسلیم و عدم توجه به آن چه ذهن نشان می‌دهد، مقصود اصلی که زنده شدن به عشق و زندگی ست حاصل می‌شود، اما انسان من‌ذهنی به اشتباه، با تندتند حرف زدن و سبب‌سازی‌های ذهن می‌خواهد به این مهم دست یابد، چراکه از همانیده شدن با این افکار پروایی ندارد و هیچ‌گاه پرهیز نمی‌کند.]



قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۹

«... وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»

«... و پسندیده نیست که از پشت خانه‌ها به آنها داخل شوید، ولی پسندیده راه کسانی است که پروا می‌کنند و از درها

به خانه‌ها درآیید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۹

نطق، کان موقوف راه سمع نیست

جز که نطق خالق بی طمع نیست

*موقوف: منوط، متوقف

آن حرف زدنی که به گوش کردن ذهنی نیاز و بستگی ندارد، فقط حرف زدن خداوند است. بنابراین فقط با خاموش

کردن ذهن و رعایت انصت‌واست که انسان می‌تواند صدای زندگی را بشنود و خداوند از طریق او سخن بگوید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۰

مُبدِع است او، تابع اُستاد، نی

مَسْنَدِ جمله، ورا اسناد، نی

*مُبدِع: پدیدآورنده

*مَسْنَد: تکیه‌گاه

خداوند پدید آورنده هر چیز است و هر لحظه در خلق و آفرینشی نو می‌باشد و از روی الگوهای ذهنی خلق و کپی‌برداری

نمی‌کند. او پیرو هیچ استادی نیست و این ما هستیم که با سکوت بر او تکیه می‌کنیم و به او محتاجیم. او بی‌نیاز از تمام

اسباب و علت‌های جهان است و بر هیچ چیز و هیچ کس تکیه نمی‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۱

باقیان هم در حرف، هم در مقال

تابع استاد و محتاج مثال

*حرف: پیشه‌ها، صنعت‌ها، جمع حرفه

سایرین یعنی همهٔ آفریدگان و مردم برای آموختن حرفه‌ها و کلام، وابسته و نیازمند به آموزگار و استاد هستند و برای یادگیری هر چیزی باید برایشان مثال زده شود، چراکه ذهن تابع استاد و مثال است، اما بی‌ذهنی و عدم احتیاج به استاد این جهانی ندارد.

[ما نمی‌توانیم ذهناً قوانین خرد و عشق زندگی را یاد بگیریم و آن‌ها را زیر سلطهٔ عقل جزوی خودمان دریاوریم. ما باید با فضاگشایی به مقصود اصلی آمدن به این جهان زنده شویم تا خداوند از طریق ما سخن بگوید و فکر و عمل نماید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۲

زین سخن، گر نیستی بیگانه‌یی

دلّی و اشکی گیر در ویرانه‌یی

*دلّی: پوستین، جامهٔ درویشی

ای سالک اگر با این سخنان بیگانه نیستی و فهمیده‌ای که خداوند مسند و تکیه‌گاه همه است و به هیچ چیزی تکیه نمی‌کند و تو نیز از جنس او هستی، پس در این صورت دلّی حضور را بپوش و نسبت به من ذهنی نیست شو. در ویرانهٔ ذهن شروع به فضاگشایی کن، لطیف شو و از خداوند عذر بخواه.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۳

زآنکه آدم، زآن عتاب، از اشک رست

اشکِ تر باشد دمِ توبه پرست

*عتاب: ملامت، سرزنش

زیرا آدم (ع) هم، از آن تندی و ملامت خداوند به وسیله اشک ریختن نجات یافت. اشکِ فراوان که نماد فضاگشایی لحظه به لحظه، لطیف شدن و رد شدن دمِ ایزدی است نشانه توبه پرست است، یعنی کسی که هر لحظه فضاگشایی می کند و به صورت حضور ناظر به ذهنش نگاه کرده، جذب آن نمی شود و در این لحظه ساکن می گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۴

بهرِ گریه آمد آدم بر زمین

تا بود گریان و نالان و حَزین

*حزین: اندوهگین

حضرت آدم (ع) برای گریستن یعنی توبه، تسلیم و عذرخواهی به زمین آمد تا آن که در زمین نالان و گریان شد و من ذهنی اش را صفر کرد. [در واقع علت هبوط آدم این بوده که او به عنوان انسان متوجه اشتباه خویش گردد، از خداوند عذر بخواهد، هر چه سریع تر از ذهن خارج شده و دیگر هرگز قصد بازگشت به فضای دردآلود و توهمی ذهن را نکند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۵

آدم از فردوس و از بالای هفت

پای ماچان از برای عذر رفت



* پای ماچان: پایینِ مجلس، کفشِ کنی

آدم (ع) از بهشت و از فراز هفت آسمان با فضاگشایی و مقاومت صفر به پایین ترین مرتبه فرود آمد تا از خطای خود که ماندن در ذهن بود عذرخواهی کرده و طلب بخشش کند. [حال انسان باید در خود بازبینی کند که آیا هیچ وقت به پای ماچان آمده و بدون قضاوت و مقاومت فضاگشایی کرده است؟]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۶

گر ز پُشتِ آدمی، وز صُلبِ او

در طلب می‌باش هم در طُلبِ او

* صُلب: تیره پشت کمر، مجازاً نسل

* طُلب: جماعتی از مردم که در یکجا جمع شوند.

ای طالب حقیقت، اگر واقعاً از نسل و تبار حضرت آدم (ع) بوده و از جنس او هستی، همواره در طُلب باش تا من ذهنیات را صفر کنی. عذر بخواه و کوشش کن دوباره از جنس او شوی و در زمره پیروان و عاشقان او قرار گیر.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۷

ز آتشِ دل و آبِ دیده نُقل ساز

بوستان از ابر و خورشیدست باز

* باز: گشاده، منبسط، کنایه از سبز و خرم.

ای انسان فضا را باز کن، از آتش گرم فضای گشوده شده و از اشک تر توبه و عذرخواهی، توشه‌ای فراهم آور، چراکه باغ جانت از گرما و تابش خورشید فضاگشایی و باران اشک آباد می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۸

تو چه دانی ذوقِ آبِ دیدگان

عاشقِ نانی، تو چون نادیدگان

*نادیده: حریص، آزمند

اما تو ای انسان من ذهنی، کی ذوق و لطافت فضاگشایی، اشک تر چشم و تابش خورشید زندگی را در خواهی یافت، زیرا تو مانند گدایان عاشق همانیدگی‌ها بوده و همواره در حرص به دست آوردن و اضافه کردنشان روزگار می‌گذرانی و هیچ‌گاه به حقیقت فضا را نگشوده و از این ذوق بی‌بهره بوده‌ای. [حال باید از خود پرسید آیا من عاشق همانیدگی‌ها و آن چه ذهن نشان می‌دهد هستم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۹

گر تو این انبان ز نان خالی کنی

پُر ز گوهرهایِ اجلالی کنی

*انبان: کیسه

*اجلالی: گرانقدر

اگر کیسه ذهن را از همانیدگی‌ها خالی کنی، در این صورت آن را از گوهر صنع و آفرینش، عشق و خرد، هدایت و امنیت خداوند پُر می‌کنی و به عشق زنده می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۴۰

طفلِ جان از شیرِ شیطان باز کن

بعد از آنش با ملک انباز کن



طفل جان خود را از شیر جهان بیرون و آن چه ذهن نشان می دهد بگیر، سپس آن را با فضاگشایی شریک ملک، فرشته حضور و فضای گشوده شده کن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش

بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش

*بوک: باشد که، شاید که

اگر آن عیبی را که در دیگران می بینی، در خودت نیافتی و فکر کردی عاری از آن ایراد هستی، در این صورت خاطر جمع باش، چراکه آن عیب انعکاس مرکز آلوده توست و به زودی آن عیب از تو نیز سر می زند و حقیقت برایت آشکار می شود.

[حال باید در خود بازبینی کرد که آیا من به درجه ای آگاه و هشیار شده ام که لحظه به لحظه حواسم روی خودم باشد؟ آیا اگر عیبی را در خودم دیدم، ناموس و پندار کمالم اجازه می دهد زیر بار مسئولیت بروم و ایراد خود را بپذیرم؟ آیا در ارتباط با افراد، زندگی را در آنها شناسایی می کنم و در کم کردن دردها می کوشم یا نه من ذهنی آنها را تحریک کرده و بر درد و رنج می افزایم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۰

همچنین حُبُّ الْوَطَنِ باشد درست

تو وطن بشناس ای خواجه نخست

همچنین حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ» که می گوید: «وطن دوستی از ایمان است»، کاملاً سخنی درست است، اما به شرط آن که ابتدا درک درستی از وطن داشته باشی و آگاه شوی که وطن تو این ذهن نیست، بلکه فضای گشوده شده است.



حدیث

«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ.»

«وطن دوستی از ایمان است.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۴

سوی دریا عزم کن زین آبگیر

بحر جو و ترک این گرداب گیر

[ای انسان عاقل که دریافته‌ای من ذهنی وطن تو نیست و تو به چنین جای تنگ و محدودی تعلق نداری، هرچه زودتر، فضا را باز کن و خود را از آبگیر من ذهنی به دریای یکتایی برسان. این گرداب ذهن را رها کن و دریای یکتایی را جست‌وجو کن.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۵

سینه را پا ساخت، می‌رفت آن حذور

از مقام با خطر تا بحر نور

*حذور: بسیار پرهیزکننده، کسی که سخت بترسد. در این جا به معنی دوراندیش و محتاط آمده‌است.

آن ماهی عاقل و دوراندیش با فضاگشایی و هدایت زندگی از فضای پرخطر من ذهنی به سوی دریای نور و یکتایی حرکت کرد. او در این راه حذور بود، یعنی از این که چیزی را مهم دانسته و آن را به مرکز خود بیاورد، بسیار پرهیز می‌کرد.

[این که در این لحظه، هر چیزی که ذهنتان به صورت فکر نشان می‌دهد، آن قدر اهمیت نداشته باشد که به مرکزتان بیاید،

این معنی حذور است.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه

کز عدم ترسند و، آن آمد پناه

همه انسان‌ها به این علت راه را گم کرده‌اند که از فضاگشایی و عدم کردن مرکزشان می‌ترسند، درحالی که تنها پناهشان مرکز عدم است که شفا و خرد زندگی از آن جا سرچشمه می‌گیرد.

[ما می‌ترسیم اگر مرکزمان را عدم کنیم فرو بریزیم و هیچ چیز برایمان باقی نماند. اولش ترسناک است اما نباید بترسیم.

برای این که وقتی مرکز ما عدم می‌شود، خرد زندگی به ما کمک می‌کند و شفای زندگی می‌آید.]

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۷

طیبِ عشق مسیحادم است و مشفق، لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

*مُشْفِق: دلسوز، مهربان

اگر تو فضا را باز کرده و از جنس عشق و خداوند شوی، در این صورت طیب عشق، خداوند که بسیار دلسوز و مهربان است، با دم مسیحایی‌اش دردهایت را شفا می‌بخشد. اما از آن رو که تو به دردهای من‌ذهنی مبتلا هستی و به بیماری خود اقرار نمی‌کنی، خداوند نیز برای مداوا بر بالین تو نمی‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت



*استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی

*دو اسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن

هرکسی که فضا را باز کند و با هشیاری نظر نقص خود را ببیند یعنی متوجه همانیدگی‌ها، دردها، پندارکمال و ناموس خود شود، در این صورت در راه کامل کردن خودش با شتاب پیش می‌رود.

[برای اصلاح زندگی خود در وهله اول باید اقرار به «نمی‌دانم» کرد و این را پذیرفت که با عقل جزوی و ناقص ذهن چیزی جز خرابی اوضاع حاصل نشده است تا در این صورت عقل کل هدایت زندگی را پیش ببرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال

کو گمانی می‌برد خود را کمال

انسان من‌ذهنی از آن‌رو میل ندارد به خداوند زنده شود که پندار کمال دارد. خود را عاقل دانسته و می‌پندارد همه چیز را می‌داند، بنابراین ناموس و آبروی بدلی من‌ذهنی‌اش مانع نیل به مقصود اصلی و اتصال به بی‌نهایت خداوند می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

*ذودلال: صاحب‌ناز و کرشمه

ای متکبر، هیچ بیماری و دردی بدتر از پندار کمال در جان تو وجود ندارد.

[مولانا در این بیت بدترین بیماری جان انسان را معرفی می‌کند که آن هم پندار کمال است. یکی از روش‌های بسیار دردزای پندار کمال و ناموس بدلی، این است که حرف یا رفتار شخصی به پندار کمال آدم برمی‌خورد و موجب رنجشش



می‌شود. اما راه‌کاری که وجود دارد این است که به محض این که یک چیزی به شما برخورد، فضاگشایی، تعظیم خدا، تکمیل تعظیم خدا، این که «طالب است و غالب است آن کردگار» و «از ترازو کم کردم او کم می‌کند» را به خودتان یادآوری کنید.

این‌ها را این قدر بخوانید که وقتی یک چیز به شما برمی‌خورد، یادتان بیاید که شما درد دارید، پندار کمال دارید، مقاومت می‌کنید، فضاگشایی نکردید، استکمال تعظیم نکردید. تنها یکی از این علائم کافی است تا بفهمید تقصیر شماست و باید روی خودتان کار کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

کارگاهِ صنَعِ حق، چون نیستی است

پس برونِ کارگه بی‌قیمتی است

از آن جا که کارگاه آفرینش خداوند عدم و نیستی‌ست، بنابراین بیرون از این کارگاه و استفاده از سبب‌سازی‌های کهنه و شرطی‌شده من‌ذهنی فاقد ارزش و اعتبار است و در مقایسه با خردی که از فضای گشوده‌شده می‌آید هیچ ارزشی ندارد.

[به عبارتی ما با فضاگشایی و عدم کردن مرکز به کارگاه خداوند تبدیل می‌شویم و بدین ترتیب او با قلم صنَعِ خویش هشیاری ما را تبدیل می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحبِ دامی بُود؟

همچو ما احمق که صیدِ خود کند؟

آیا در این کائنات باشنده‌ای به حماقت ما انسان‌ها پیدا می‌شود که درحالی که صاحب ذهنش است، به اختیار خودش با چیزها همانیده شده و خودش را به دامِ ذهن بیندازد؟



[ما باید حواسمان باشد، اگر چیزی را به مرکزمان بیاوریم در دام آن خواهیم افتاد و بیرون آمدن از این دام با درد هشیارانه همراه خواهد بود.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com